

مثل آباد و بهمان و خربوز وزن در آنجا مسجدیست از محدثات مکان آن مکان و مشایخ  
 آن مسجد و سنگ کند و اندک هنگام بیرون وقت کوفتن خرمن صاعقه و برق در حد پیدا  
 و برقی باریک آغاز نهاد که هفتاد هفت گاو که خرمن سیکو فتن از شدت سرما و برف مرد  
 در روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که هم آن گاو آن مرد و تسخن گشته و دیگری از توابع  
 آن است که شاسازی چون سنجان که لقبش این کن الدین محمود بوده و مرید خواجه  
 مودود چشتی اند قدس عمرها از آنجا خاسته و سلاطین آن مظهر که متون تواریخ بزرگ  
 آنها شمعون اند نیز از آن مین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از آن مکان اند  
 هم مقامیست با نام و خربوزه بابا شینعی در آنجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر  
 کثرت کرده باشند در یکی از کوه های آن چشمه است که در آن پستان مدام نمی بندد و  
 زمستان آتش در غایت گرمی است از بزرگان و بزرگان آن مکان قطب عرفان حضرت  
 شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبدالرحمن می است قدس اند مقام  
 سایر بزرگان تعریف و توصیف این مرد بزرگوار کاشمش و وسط النهار و مال و نه  
 روشن است و از بیان بستنی و از شعری آنجا پور به او عبد القدر و ذوقی و بیاض  
 و ظهوری است مشهور مقدس از عظام بیاع عالم و کتب حاجات طوائف بنی آدم است  
 باین ولایت در از منته سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آواز وی طوس را این  
 نور بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقوم شود و مشهور معطر حضرت علی ابن  
 موسی الرضی الله عنه و در آنجا طوائف طوائف نام است بسیار در زاو و  
 خیر و دنیا می یافته اند و همچنین اکثر شاهان میر و و گسبند نیز فیض آثار خشت

نای طلاست قنادیل زرین و آویزه و گوکبهای طلا و مرقع نقالین بر وزین انقدر افتاده است که  
 لایق است مدتی طبع آن امام نام عالمی و طیفه خوار و راتبه دار است و از شوگر آن و تاجران  
 هر کسی بنام آن امام گرامی بپایه مقرر کند البته خیری و برکتی نمایان می یابد ملاحظه این امر  
 سو و منسلن بزار و نش و مایه داران و مکان بنشین ازین عمل شتیغ و شتیغ بگردند و پادشاه  
 نذیر و زبرد بسگاه لایک پناه میرسد و صرف مستحان میگردود و در مشهد کثرت بسیار  
 و در کالین وقف مشهد رضویانند حاصل آنها در خانه امام عالی مقام جمع میشود و چنانکه تعداد  
 دینیه و خزینیه از کور و ناگشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران با تمام کجوقه شیعه مایش  
 و سنی در آنجا چون ابو بکر و سید و اصدیق الوجود است اما در زمان سابقه بسیار زندگان  
 و علمای است از آنسزین برخاسته اند و در جوار شجره حضرت شیخ علی است که هر کس  
 در آنجا بگذرد دروغ خورد و البته پاک گردد و در قبر طایوس الفقرا ابو نصر سلج است که چون در  
 بود که هر خانه مسلمان که از پیش قبرین بگذرد مغفور شود و بکلم این اشارت بل طایوس کمال  
 اعتقاد و انقیاد و جازه مای پیش قبری آن زمانه مانی بداند نگاه بردارد و مشهد مقدس  
 تقسیم بر آریزه بلوک است که یکی از آنجا بلوک جابر غت دار عنوان دره که بجای طای  
 بگفتی تمام خراسانیت از ضایع بلوک و دیگری بلوک اخلو پست و ایشلان نیز از جا  
 نیکب آنید است و بنی طرق و بنی کلیان هم از جانی معروف است و از بزرگان تقی  
 آنسزین حجه الاسلام امام محمد غالی و بهادرشش شیخ احمد خراسانی و احبین موقوف و  
 طوسی است قدس الله سره و از فندای مشهور خوابه نظام الملک و از شعری  
 طاغث مشهور ابو العباس حسن منصور فردوسی و آسیدی صاحب گزیناسپ نام در خوابه

بکلم

منصور و سلطان علی و مولانا عیب الله و ملا نامی و محمد میرزا صالحی و ملا عراقی و  
 شیخ باجی و شجاعتی و اقدسی و قاسم آرسلان و محمد رضا و عمری و نسیمی و پیرعلی و آصفی  
 و نوری و قدسی و شیدا و غیره اندک شاپور از شهرهای مشهور و زیاده  
 کیفیت بنای این شهر اختلاف است بعضی اینه ظهورت میدانند اما از خاکت  
 که برادر شاپور بن اردو شیر شکر را که ما بین کرمان و سیستانت بساخت و شاپور  
 که کلمه غمت آن را از وی در خواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن  
 غمت کرده شاپور بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نیز شاپور میگفتند تا هر دو پایا  
 نیه پور فرنگ رفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجايب المخلوقات آمده که شاپور  
 ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجايب البلدان آورده که در ازمنه سابقه از اتمها  
 الهاء میگفتند اندر چه بسبب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان  
 چنانچه بیان بر اتمت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده که کثرت بسبب

زلزله خراب گردید و در پانصد و پنج بواسطه استیلاي قوم غران مورد  
 عظیم بدلت شهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم هجوم جنگیز  
 خانه آنی مسموم کلفت و نکبای محنت نوعی بد آن ولایت و زیاده که حال  
 شب پر رقت و شمال عافیت بر مشام سگان آنروز و بوم نرسیده گویند  
 دو اژده روز شمار گشتگان آن شهر کردند بعضی لک و چهل و هفت هزار  
 کسر بحباب آمده و چون ضرورت بر چهره افان گذرد و بی نور کند  
 چنانچه بدی از نقابین نیناپور که کان فیروزه است گویند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند  
 و معین آن مقاوم محمود است که حال آن موجب مزید و شناسی و اگر فیروزه زنگینی  
 کند و بر انصوت ننی کیسوار و کودکی او را در کنافتش سازند و آن نگین ابر نقره  
 نشانیه با خود دارند از جادو و سحر امین باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بنا  
 لطافت و بزرگی در هر پهلای نشان نداده اند چنانکه مولانا حسین اسفیرانی در تاریخ  
 مبارکشاهی آورده که وقتی جمعی از غلغای عباسی ریواجی برده بودند که بوزن بغداد  
 من بوده مردم نیک از نشاپور بیدار برخواستند مثل حضرت شیخ ابو جعفر حقا  
 و ابو عثمان جبری و محمود قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو الفاسم نظیر ابو  
 و احمد حرب و ابو محمد ترش و ابو بکر فراد و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد التلمی  
 و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الامیر محمد  
 یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبدالعزیز و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق رابنویه و ابو  
 اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الامیر رضی الدین و امیر معری و  
 سید صدر الدین صاحب بن خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و  
 شاه قور و جباری و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طیب و مولانا الطاف الله و شیخ  
 و قبری و میر حسین متالی و خواجه حسین بنای و محمد موسی و میر شریف و قوی و نظیر  
 و میر غنی و نوری و اهل و اکی و غیره اند سبزوار از کثرت باغات و هوای  
 و عمارات جایی نزه و باطروت است و میدان سبزوار نهایت بانضرت و حضرت  
 و آتش و پیکار استم و شهرت سبزوار دست داده الحال آن موضع در عین شهر

بمیدان دیو نیدشتهار یافته و شب سبزوار نیز از روز وصال ولبران آنجا گشت  
 میکند چنانچه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره که  
 روز مردم سبزوار چون شبشان میخواهم و این از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن  
 بدی نکتہ بدین لطیفی ذوالوجهین بیان فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب است  
 و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آنجا که هم میرسد و مردم آنجا بسیار  
 نظرها و نیز پوشش بسیارند لیکن تعصب و غلبت کمیرسانند و مانند کوه  
 و در مذهب سادت بفق در ما و تخریب بنیان بانی که عبادت از میان آن جدا می آید  
 است و نیز قطعه خوابی برود و عالم اگر من از بلا بر سر هر چه فریده استم بار و اند  
 آنرا هر یکی چو تو در فستد نیز شکر شرم پرداز از گرم آفت بد گار این بیغ الدین  
 طغرائی و پسرش ابن مین و امیر شاهی و اخراج از اندیا اندا سفلین و لایق  
 در غایت و سخت و نریست چه در تمام خراسان و دوسر کار است یکی اسفلین و دیگر  
 قاین و اسفلین بجا آب و هوا و دیگر صفتها بر جهان بر قاین دارد و فواکش در غایت  
 خوبی بحصول می بندد و خصوص مرودی است که آنرا از مغان گویان بدیدگر شجر  
 و مکان میزند و در اصل شجر خنار پای و میر سال عمیق التمثال بسیار که فای  
 سال خودی و محوف و میان تپی گردیده اند چنین شهرت که در زمان نوشیروان  
 آنها را نشانیده اند و فرار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ عبا  
 الا لای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سره هم در آن شهر وقت  
 شیخ نورالدین عبد الرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عزالدین بوچین با نا

مطلب اند جوین در زمان سابق داخل بهیق بوده اکنون بسیر خود و لاغیت  
 همه اشجار و انهار و باغات جنت اند بر لب یارمی از شجر و دیار ترجیح و  
 همواره مردم نیک اند اینجا مانند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و  
 امام الحرمین ابوالعالی و مولانا سعید الدین قدس سرهم و از دروازه شمس الدین  
 محمد صاحب دیوان جنوستان از جاهای نیک خراسانست باکو خان بجدید  
 در صفا با وانی آن گردیده نبیره اش ارغوان خان نیز بر آن عمارت افزوده و در  
 الطوب آمده که جنوستان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و مهائش و  
 غایت درستی و راستی و صلنگاریت و محصولاتش از میوه و غله نیک بعل می  
 و انبوه رنگان آن سرزمین بنجم الدین ابوالبرکات است و زمین الدین صاعد و جلج  
 محمد کبر و بیت دلوئی نیز از آنجا است **شیربان** نوع فواکه و اصناف محصولات  
 در آنجا بسیار است

است مشیت انانی بهین بن افندی است از مصافات بی ارصد  
 طبعی آن با نام است و دیگر کاشترست که در زمان سلف سروی و در آنجا بود که در  
 وقت طلوع و غروب آفتاب شش تا یک فرسنگ سابقه میگرفت و چون در نزدیگاه  
 آمده که آن سور اجالمیت حکیم شانیبه همسان کتاب آورده که در کاشتر هرگز از  
 بوقع نمیچوسته از شعری آنجا مولانا طوسی و ناری و میرزا قاسم و مولانا عبید  
 چنا با و که بعضی بگویند با و افتبار کرده اند **شیربان** از انبیه گویین گویند  
 در قام غله و میوه و آنجا خوب میشود و در آنجا یکی از مصافاتش کاشترست  
 کلاول تا آخر چهار فرسنگ است و جاهه خنجر آن بنفصه در عتبتون

ولایتی است معروف قسام میوه انخریزه و انگور و انار و شقالو و زرد آلو و لوت و سبزه  
 بعل می آید انگور حسینی از آنکس مویر کرده بافتن همانند بار و نظیر آن کرده بر هم  
 تخته دیگر ولایت پیدرند و در فصل چهارم هر روز تیر با لصد بره کشند پیش و که  
 از پوست آنها همیشه محصول می بینند و در خون بره گو سفید زنده در تر از و نهاده  
 بوزن می فروشد از استخوان خرما نوعی فرجه پر و در میان آنکه زیاد از آن تصور شود  
 کرد و از این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملاحظه فی انجا است هستان ولایت  
 وسیع و مردم کافی بارتیت و صاحب قر است از آنجا بسیار پر فاستند و اکثر نو  
 و حساب دانند اما اکثر آنها با غوی حسن صبا و زیندین گشته اند چنانکه بوسیله  
 طول و عرض آن ولایت چهارصد و چهارصد فرسنگ گرفته اند و مضامین آن  
 است که یکی از آن طین میاست و دیگری بر جند است که منهای آنجا شهر است و دیگر  
 دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آن شهر نام است و مزار فیض آن  
 حضرت ابو ذر غفاری رضی الله عنه و عن کمال صحابیدر بیرون شهر و این کوه  
 واقعست و در هفت یک روز سفار و کبار آید بطواف آنرا رفته و آن روز در مکان  
 پایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخت کوهیت و غام در آن که بکلر  
 آن رسیده و در چنگاه فارصه است که در زمان سلف سبک از سادات را با کافر  
 قاند دست داده و صحن هریمیت در این فارصه شمشاد و انار زمان تا حال به آن  
 نده اند و اصلا از بوسید و بختی از ایشان غموم نمیشود چنانکه بعضی نشد و بعضی  
 را بیدانند و یکی از آنها زخمی سردار و در هرگاه دستار چه که بر آن زخم بستند باز گفته

بانگند خون در سیلان می آید احوال موضع نبار ساوات موسوم است و جمعی از مجاوران  
 در آنجا بسیار استند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و آنند علم بجایقی لا  
 مخفی نماید که فرقه ملاحده سما علییه و طبقات اول اعیلیان مغرب و آنها  
 چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب بین افریقیه و مصر و حدود شصت  
 و هشت سال بوده و چون در میان آن اشع فریق و قبایل بسیار است و بسیار  
 نیز یک فرقه است که قایل با امت سما علییه می باشند و در میان آنها فرقه  
 بسیار است از آنجا که فرقه ای که حجاز و بلاد سوریه بودند و بر قبیله صحابیه که با آن  
 از چاه خشک شیدیه بودند و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن غصری آیه و سلام  
 و علماء و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معا و قایل بتناسخ  
 میباشدند اول سما علییان مغرب محمد الملقب به مدین عبد الله است و او نهمین  
 خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را با بنی طریق میرسانید که  
 سو عیون بن عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوی  
 امامت نمود و در سنه ۲۹۹ هجری در مغرب خروجر کرد و بر ملک آن فرقه  
 در شیبید مستولی شد اما علمای نسب بن دعوی او را کذب نموده اند گفته اند  
 که اسمعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت یا سوای محمد و اولاد گذشت و آن محمد  
 بعد از اولاد فرد و ابو نصر بنیاد که مقتدری است بان است به ستور دیگر علماء  
 نسب آن همچنین آورده و سایر شیوخ متقدمین بنکر نسب او بنده علمای نسب با  
 در حقیقت کار او اختلاف است تا مغرب گنید که از اولاد عبد الله بن سالم است



و پدر او و بصره نانوای بود و نساب عراق گویند که او از نسل عبد بن مومن قلاح  
 ماضی اهوری است و اعتقاد مهندی که آنها هم فرقه است از اهل تشیع است که محمد  
 بن عبد الله مذکور مهندی موعود است و ابو یزید نام مکتب اری که برومی خروج کرد  
 کنایه زو جال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت شد که علی را ستمشاید بطلع  
 من مغربا و ما ان شمس مهندی و از مغرب ملک مغرب از مد حاصل حدیث از منظر  
 ایشانست تاویل مذکور همان مختصر عالیشان و حاکم که یکی از سلاطین ساسانیست  
 حکم داده بود که هر جا نام او برود سجد کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند  
 و باین اذعاگاه گاه بر کوه طور میرفت و دعوائی علم غیب نیز میکرد و از حکمای یونان  
 معتقد تصانیف حکیم ابنا و فلس دهری بسیار بود و دولت اجتماعه سپرده شده  
 حاضر مملکت مصر و بیت صلاح الدین یوسف افتاد از جمله غسوقات حاضر علی  
 عسائی بوده که ریخت زمره و صد هزار جلد کتب نفیس مخطوط چون ستفرا سمدی که پادشاه  
 هشتم است از آن فرقه پس بزرگ خود را تتر نام و میدهد گردانید و بعد از چند گاه از او  
 رنجید و پس او را مسموم استعلی با قایم مقام ساخت بنا بر آن بعد از فوت او سعلیه و فرقه  
 زمره بنا بر صل مغرب نصر اول اعتبار دارد با امامت تتر قابل شد و او سعلی  
 تتر کردند و زمره بخلاف استعلی بر طبق وصیت تنصرتفاق کردند و حسن بن صباح  
 بن علی بن محمد بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد امامت تتر را که و یعه اول  
 بود داشته و پدر حسن صباح یعنی است از انجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم به آمد  
 بود و حسن در ری تولد یافته و از انجا بمصر شتافت و چون سعلی پادشاه شد برادر خود

ترار با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هر سه سوزن زندان جان دادند و حسن صباح  
 چون دشمن ستمی و معتقد ترا بوده با یکی از زنان ترار ساخته یک طفل از آن زن بست  
 آورده گفت این پسر ترار است و بنام او دعوت آغاز کرد و ماوی نام نهاد و در شب  
 ۲۸۱ چاه شد و در آنجا کتوت و دیگر قلاع طبرستان و قمشا و رود رود دست یافت  
 و اهل آنجا را قبول او فریفته شده دعوت او را پذیرفتند چون سینه سنجی را محصور  
 او در گذشت کار او فزون تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و تقصا  
 میبرد و معانی حصول و فروع محکم را تاویات میکرد و سی و پنج سال بگوست  
 گذرانید در چهارشنبه پنجم ربیع الآخر در شام پانصد و شصت و دو در گذشت و در ایام  
 بسیاری از عظامی اهل کربلا پیش الحاد و تشیع او انکار داشتند بر خرم فدویان گفته شد  
 و چون ماوی که او را پسر ترار بن مستنصر با عیسی قزازی داد هنوز طفل بود کیا نام شخص  
 خلیفه خود ساخت و بجهت ماوی وصیت نمود ز می این ماوی را شبق و غنود غلبه  
 کرد و چون کیا را طلبیدند بگریزید که بزعم آنها جمیع محرمات شرعی برای امام حلال  
 اند و او را می رسد هر چه خواهد بکند و چنان کیا با در آمد و پسر می آورد حسن با مردی  
 اثناساوی مرده بود و نیمه ظهار آن زن است و علی اختلاف حسن خود را پس کرد  
 قرار داد و عوامی است نهاده خیلی خوشنماوره و شاعر و عاقل جواب و در خطبه  
 میخواند روزی در خطب گفت که ما ما می رسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعی  
 نماید مرا امر الهی از غیب رسیده است که از شما تکالیف شرعی ساقط شود و محرمات  
 حلال سازم هر چه خواهید کرده است و بشیر طیک با تقابل و تنازع کینه و از حکم امام بر تو



او در قلعه الموت باز خروج کرد چون سحران تا آن وقت شدند لشکر بیومنی فرستاده  
 او را با خاک برابر ساختند تا فرای طبرستان بحال ختایم و بعد از او کسی از اهل انفرقه  
 مدعی امامت نماند و قلعه الموت را داعی کبیر بن زید در شهریور سنه ۲۹۶ و صد و چهل  
 و شش اجابت کرده بود الموت در اصل لغت آن موت یعنی آشیانه عقاب است اتفاقاً  
 آنکه حروف آن بحساب حمل موافق سال استیلای حسن صباح بود و آنکه علم در  
 طبرستان چشمه است بالای کوهی که اگر بنگ بروی زنند بایستد چون مردم بیابان  
 شوند روان گردد و اگر نماند بچین کنند بجا بود در تاریخ قوام الملکی مسطور است که  
 روزی در طبرستان چیزی بوزن زمان از آسمان بیفتاد که نه سنگ بود نه آهن  
 و از شعری هست آن رود بار بار که بر کیش حسن صباح بود باینجه تراری تخلص شده  
 او که شکلی درین حسام و آصفی و ولی دشت بیاض و خسروی است بسطام قریب  
 بدستان شهرت مختصر و از خواص شهر است که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر  
 عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آنجا که در چشم نبود مرغ آنجا نجاست  
 نخورد و خورد در آنجا بوی ندهد و لیکن این شهر همیشه بوی خوش میامیرد و در آنجا  
 آب تنی است که دفع بوی دهن نماید بوی بسیار است و چون بسطام از جاهای با نام است  
 و آن مرغ از بیت که از غایت لطافت شک جهان و بوفور فیض و هوای نیت و وضو  
 رضوان است و در یکی از مضامینش این نام پاسبی است که اگر نایابی در آنجا از ندهد باعث  
 باد و طوفان گردد و مادام که آنرا بر نیارند تخفیف نشود از پنجه قطره آب وضوی است  
 که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سادگان

کنیه از حضرت  
 بزرگوار است  
 قدس سره

العارفين شيخ ابو زيد و شيخ ابو الحسن خرقانی است قدس الله سرهما الا قدس که بان بر سایر  
 بلاد جهان بفرید فضل جهان دارد و انعامان در جوار بطام شمسیت در نجاشیه است  
 که هرگاه که حیض در آن افکنند باو پیدا شود و بعضی در وقت خروم کوبی نیکار کنند و هر که  
 از آن آب خورد شکم منجم گردد و چشمه اباده خوانی گویند و از یگانگان انعامان شیخ ابو جعفر  
 رحمه الله علیه از شعرا منوچهری ملایح سلطان محمود غزنوی است در جمیع بلاد هند و  
 و ضمیر منجم و پشمین نامند که تا حال آنچه خاصه تحریر بر طبق تسطیر جاوید و اولی تعلق بخبر است  
 مگر چنانچه از ماوراء النهر و غیره که در این زمان است و احوال بعد ازین هر چه بقلم  
 تعلق ببارق عجم خواهد داشت صفهان از بلاد مظهره است و اگر چه بعضی حکما آنرا  
 بحسب طول و عرض از اقلیم ششمه اند و هوایش مال گیری است آن موضع است که  
 داخل اقلیم چهارم است و در بنامی اصعبان تفاوت بسیار کرده اند و بعضی گفته اند  
 اصعبان بن فلوج بن لوطی بن لومان بن یافت از بنا کرده و برخی از اقلیمه اصعبان  
 بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین اند که اصعبان لفظ مشتق از صعب که بمعنی سخت  
 و ثمن بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده با و زمره گفته اند که اصعبان  
 نام تمام سورت در عجايب البلدان آورده که این شهر را و قدیم بود و چون خوانند باعث  
 آنکه چون بنی اسرائیل از سخت نصر که سخت دپاره از خاک بیت المقدس را برگرفته و عالم  
 میگردیدند چون خاک صفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در آنجا شهر بنا کرده  
 موسوم به بودیه گردانیدند و صاحب بار البلدان آورده که آن شهر را سکندریا کرده اما صحیح  
 نیست و در زمره تخریب مسطور است که اصعبان بتد چهار پاویه بود که عبارت از

از کران و گوشک و جور و باره باشد و چند فرغ غنیز داشته که بعضی اطهرش پیشداد  
 و چند را همیشه ساخته بود چون کیتباد از اوار الملک که دو چهارده موضع دست او  
 شخصی بصورت پیوت احوال آن دریا موسوم بود که دیده چون کنالدین حسن بن  
 پور بر آن شهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه در قوس باشد آن شهر را باره کشیدند امر  
 آن بجای خود است و دور و باره غنیزت و کینار گام است و در تمام ایران بجای گرد  
 شهر صفهان بر کنار آب بنده است و از زنده رود هر یک که نهر جدا میشود و هشت بلوک  
 کفایت کرده فضیلت بکشن زمین گبی فرمید و از کران که نصبت فرستاده است  
 بیرون می آید و بعضی لایات دایره منصف رسانیده بدریای شور میرود و نظم  
 هوای بسیار لب نده رود و چهار از شادی رساند زوده لب بل عیشت چونند  
 شوند و دروغ می نقش میدان شوند و در صفهان سبب است آب هوا مار و گرم  
 و هوام که بر ما شنند و در هوا اگر گوشت زود متعفن نشود میوه اش تا در وقت  
 نازه بماند و هر چه از قسم غله در خاک دفن کنند چون زمین بخیلانست نیک نگه دار و در  
 و صاعقه و باوتند و بیماری مزمن کم اتفاق می افتد و حمایات عیارات و باغات نیکو  
 در آن شهر بسیارند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیک  
 ایرت و از بزرگان منصف آن طرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله  
 تعالی عنه و عن کل الصابره و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور که در  
 ابراهیم عیسی و ابو عمر است و ابو مسلم مروزی در آنجا تولد یافته و چون در  
 خردی کرده بمروزی مشهور شد و جمال الدین که آنرا خرد و در حرمین شهرت بسیار

در شهر صفهان که در شهرت است از بزرگان آن شهر است

نیز از صفهان بوده عمادالدین کاتب لیسیت بن سعد و صدیکی و ابو عبد الرحمن  
 نافع که یکی از قزاقی سبته او ابو بکر بن داود و قشیری و یحیی بن عبد الله و شمس الدین  
 محمود و ابو عمر موسی از علماء ربانی آن ملک برخواستند انداز حکما حکیم ناصر و علو  
 نیز از نجاست و از شعرا محمد صفروه و جمال الدین عبدالرزاق و کیشم که بحال الیه  
 همیعل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احوال و شیخ اوحدی صاحب جم و شمر  
 الدین و حمزه صفهانی و قاضی نوری و صاهدی و صلا و جزینی و ضمیری و صبر  
 و شکیری و باباطالب صفیا و غیاث و ملا و غا و دخلی و حسر و ابو علی و وفا  
 کور و امیر مانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بنلی و غیره نظر ولایتی است  
 نزه و باطراوت است مشت آب بی روان و اشجار فراوان قیرب تنی پاره  
 ده دار و شیخ نورالدین عبد الصمد از میدان نجیب الدین علی بن برغش از آن ملک  
 زواره نیز تنی پاره ده دار و زواره برادر استمزال همت بر بنامی آنجا شته  
 اروستان ولایتی است متضمن پنجاه باره ده چون بر بنیش گویت از فاعل  
 خوب بوصول نمی پیوند و آقا و اکبرش نیک میشود و خصوصاً آنرا که هر قدر صفت  
 کند گنجایش دارد و محمد استوفی در نزهت القلوب می آید که بهمین بن این  
 اشخانه در آنجا ساخته بود که مردم از اطراف و کناف عالم آمده بزیرت آن  
 قیام نمودند و مولانا محمد زمال و قاسمی و غباری از آنجا است کاشان است  
 استتر از خسار شاهان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و سوله  
 مصفا و ارو کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

مارون الرشید شهر ابطال بنده بنا نهاد و الحق شیرینی و پاکیزگی آن شهر در تمام  
 ایران شصتی نیست و متوطنان آنجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و  
 شعری را بحال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده است و  
 مردم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپند سالی دو نوبت سیر و اجتماعی  
 دارند اول در آوان بیع متوطنان آنجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر آبد و  
 یکماه بر کنار سبزه و صحرا خمیده قامت بر پا کنند و با هم صحبت میسازند فرد  
 و فصل گل ز خانه نشینی چه فایده ندارد شوی تو کور نه بینی چه فایده دیگر سیر  
 گل و رفین است و رفین چشمه است عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه ساجان  
 جهان مثل آن چشمه نشان داده اند اگر زراعت و باغات کاشان برین  
 دیگر آنچه قابل تعریف است چنان سر و قد و لاله خدا نشهر است که بهر گامی دلارای  
 دور هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظرم همه خورشید و یان همه جبین همه  
 زین کمر سیمین سربان نه توان جان داد اگر ز نیست در دست بی یک  
 بوسه آن نازنین نه و از قسم میوه و فواکه آنچه در زستان آن شهر همیشه در دست  
 شهری نیست و خربوزه نوعی بگام می دارد که اگر بعد نوروز هر از من احتیاج  
 افتد شخص واحد سا مان می نماید و آنقدر از خشکات عقب قتال و سانسید  
 است که لفظ کاشان و عقب در حساب حمل را برست و عجب آنکه بر غریب حضرت  
 نیرساند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بیدار بر خاند حضرت غلام  
 محمود صاحب ترجمه عوارف و شرح قصیده نایب فارصید شیخ کمال الدین



عبدالرزاق صاحب تفسیر روایت و کتاب اصطلاحات حرمه المد علیها از سجا اندر و از  
 فضلا و شعرا و شاعران خال و فضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کا  
 و منحص و متعش و میر حیدر رفیع معتمدی و میر شمس و ملا طیفور و فقهی و حاتم و  
 شیخ و ملا حیدر ذہنی و رضامی و توفیر و غیره از آن ملک بر روی کار آمدند  
**جسرا و دقان** از بابینیه بامی بنت بهمن بن اسفندیار است و در نزد القلوب  
 آمده که چون بامی آتشخیزا با تمام رسانید موسوم بپره شد چه نام بامی سمر  
 کوکرة بعد از خری که آبادان شد و بگلبادگان شتخار یافت و عرب مغرب  
 ساخته جبرادقان خواند هوایش معتدل است و ارتفاعش نیک بصول  
 می آید و نجیب الدین از شعرای آنجا است که محقر جانی است و میوه کم میوه و از آنجا  
 نیک بصول می پویند از شعرای آنجا ملا علی نقی کمره است و برورش الفتی  
 خان کرده است و چکار فرنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فو که بیشتر  
 خوب میشود مخصوص سیمی است که آنرا خلاطی نامند و انگبین بسیار در آنکو بسا  
 می باشد و از شعرای آنجا زلالی صاحب محمود و آیز است تابعی و طاعتی و سرود  
 و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از اقا حسین خان کاپر سپید  
 که شنیدم در ششما غرض جنگلی را صاحب میگونی جواب داد بلی صاحب فر  
 مان ولایتی است در زمان سابق از فسوبات قوم بوده بحال جانی بسیر خود است  
 زمین و آبی خوب دارد و خلدرونیک بصول می پویند سید جلال الدین  
 از شعرای آنجا است تفرش ولایتی است که طرافش کوستان است و از هر طرف

که بیرون روند بگریوه باید رفت بهوش معتدست و آتش از چشم کار بر است و هر وقت  
 در انولایت در زانی بود از میوه انگور و شفا و خوب میشود و در یکی از کوههای او  
 منقاره هست که کسی نهایت آن نرسید در میان مردم اندیاز چنین اظهار دارد  
 که وقتی گاوی بدرون انمنقاره رفته و از فرغان بیرون آمد بدین جهت انمنقاره را  
 گاوخل میگویند چه خل بزبان انولایت سورخ را گویند و از شعری انجا میرسد  
 ویر عبد الغنی و ملا وجهی و ظهیری تفرشی است قسم از شطری مظهر عراق  
 بووه اما الحال چندان محمودی ندارد از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها  
 صد در گرفته اند یکی قم است و عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی انجا  
 و قم را خاک فرخ میگویند و تربتی بس مبارک دارد چه مشهور است که چهار صد و  
 چهل و چار امام زاده و ولی در آنجا آسوده از انجلیکی مزار فیض الانوار حضرت  
 نبی بی فاطمه همیشه امام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و حاجان است  
 در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدست و از میوه آنار و خرپوزه نیک  
 بمصوب می پیوند و گویند در انولایت عود پوی ندهد و نزدیک ان شهر وادی است  
 که یوز در انجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علی است السلام از  
 انجا خاک خمیر کرده باذن الهی شب پر ساخت و زندگی یافت و هم در انجا  
 مرده زنده کرد و در ایام سالروز در ان بلده طلسمی ساخته بودند که مردم انجا را از  
 مار و گزوم صلا ضرر نمیرسید و در ان ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گزوم بالا  
 رفتن بر ان اسکان ندارد و در ان نزدیکی نمکسار است که کبرس از انجا نمک بریزد

قیمت و بهای نیک در آنجا گذار و چهار پای او رنگ شود و حضرت شیخ نظامی  
 در آن ملک تولد یافته چون در گنجینه خود نگارفته بگنجوی مشهور شد از شهر آنجا خواجہ  
 شہیدی و گلشنی و وحیدی و قاضی جهان امیر خسروی و امیر اسکی و ملا ملک خیر  
 طہوری بوده و ساقی نامہ بزعم او گفته بجزی شمشیر و غضنفر کمرہ خاری و امیر و  
 و بہاری بہت ساوہ از شہرهای قدیم بہت طہوریت بنامی آنرا بہاوہ و در  
 از روخانہ مرقا نشت از میوہ ایش انگور و انجیر و انار و سیب نیک میشود اما جوہر  
 گاہ آن ولایت بہار پایان ساگار نبود تا مرتبہ کہ گاہ قم بہتر از جوہر ساوہ گرفتہ انداز  
 جالابی متبرک انشعیری مزار فیض آثار سید امام اسحق بن امام ہمام موکاظم  
 رضی اللہ عنہما و دیگر مقبرہ حضرت شیخ عثمان ساوجی کہ در شصت و نود و پنجاہ  
 در عہد سلطان قازان خان وفات یافتہ و نیز در چہار و سنگی جانب مغرب مسجد  
 کہ آنرا با شمول پیغمبر سید ارنہ در سوابق ایام بر کنار شجرہ بچیرہ بود کہ بحال علم  
 و نشان آن خطاہرست و در شب لاوت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ  
 علیہ وسلم خشک شدہ و در یکی از مضافات ساوہ کوی است کہ چون بکنج باب  
 بالا روند ایوان زیر کنگرہ پیش از آن باشد بنظر آید و متصل ایوان دیگرست سنگین  
 و در سقف آن ایوان چہار سنگ مانند چہار پستان گاو بیرون آمدہ کہ بمویہ  
 از بہا است قاطرست گر پستان چہارم کہ وقتی آنرا کافی مین ازان مان خشک  
 شدہ و بر روی ایوان سوراخی است کہ بعضی براہ آن شاوہست و بعضی رنگ بزعم  
 ساوہ آنست کہ ہر فرزندیکہ رشید شد در آن شفق تواند رفت و اگر او بار شد کجا

در اینجا مجال دخول فریاد و پند نصیر الدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس بوده  
 بطوسی مشهور شده و در قتل و موت که یکی از قلاع معتبره رود بار و قهرستان است بجز  
 مستعصم عباسی مجبوس شده و لاکو خان او را خلاص کرده با خود گرفت و السلام بعد  
 قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علماء و سادات شهادت رسانید و از شطری با کمال ساوه  
 سلمان ساوجی است همان از شطری قدیم جهانست و آن شخص را همان بن  
 سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب بیت القنوب آورده که آن را همیشه بن  
 محل ساخته بواسطه سردست و آتش از کوه است و طرفش بحسب نبره و جلگه و پروا  
 نموده کشیده و نشان باغ چنان است گویند هر که غلغله در شطری در آید شادمان گردد و در  
 عجایب البلدان مستور است که در زمانه سابقه در اینجا هوای در غایت برودت بود

و یک تیزه وارد اندازد برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام صخره  
 چینی را گفت که چینی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین زمین کمتر شود  
 صخره چینی شیری ساخته بطالب بسیاری رساند و برف را همان منافع گردانید و بعضی  
 فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال کعبی است و کوه بلند بر یک سنگی است  
 بجانب غرب واقع شده و در آنرا دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از  
 اطراف آن جریان می پذیرند و هر چه وقت قلا آن از برف خالی نباشد و ماشار و ک  
 از بگذرد درختان سایه گستره زهار روح پرور حکم خلد برین دارد از متعلقات است  
 و از اولیای محل همان حضرت حواحدیوسف همانی و حضرت عین القضاة  
 و حضرت ابوبکر سیدین شهاب الدین محمد و سید زین الدین محمد است

بهمانی و شیخ محمد بن عیسیٰ عراقی و ابو عبد الله و حضرت قدس الله تعالی اسرارهم و میر  
 حضرت ابو الحسن بن ابی یوسف صاحب بخت الاسرار قدس سره از اندیاری است و از  
 علمای شیخ حافظ ابو علی و حافظی تمیمی و مسروق و ابوالفضل جعفر و از شعرا مسعود بن  
 سعد سلمان و اشیرالدین دمانی و میر غیث محوی و جیرانی و ضمیری و بهمانی و اسکندر  
 و قاضی و عبد الغنی و قصیری و بزمی و حبیبی و مشیری و پناهی و طالب کلیم از  
 ملک اندکها و مشهور است قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بنا  
 حضرت نوح است علی نبینا و علی سلام و نامش نوح آوند بوده و بگردد مال  
 نهانند شده و در حبیب پی آورده که در کوه نهان سنگی است عظیم و هر کس آغا  
 باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمیت حال شان قوف یابد نزدیک آن سنگ رود  
 بیهوش گشتن احوال شب انجاسه بر او البته سر انجام کابخواب بنید و انمغنی تخلف  
 کند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیک چشمه است در شکاف  
 کوهی که چون کسی محتاج آب باشد بخارود و با او از بلند گوید که محتاج آبم است  
 فی الحال روان شود چون زیارت او از آب استغنی شود باز با هم جمع رود گوید که  
 در کفایت فی الحال آب منقطع شود اگر این دستور عمل نکند و نرود بعد از سه روز  
 آرد و بیل بعدویت با ولطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و انهار  
 و در بیرون آرد بیل سنگی است و در صد من تخمینا و در مسانت بیش از یک تا هر  
 کند هر گاه اهل آرد بیل بناران محتاج شوند سنگ را بگاوان بار کرده شهر منید  
 ملو ام که سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون برسد باران سنگین باید

مقبره شاه صفی و اولادش در نجاست قزوین در سلک اعظم بلاد و منظم است  
 و مؤلف عجایب البلدان و صبا تاریخ گزین در شان آن بلوغ حلویت و ایت کرده اند  
 آنرا در محدثان بصحت نرسیده و باغات و باطنین آن بلده بسیار اند و مردم آنجا  
 بصفت قروت و انسانیت مشهور گویند که پیوسته در ظاهر قزوین مقبره علی حده دارند  
 و چون چارپایان آن را در شکم پیدا شود آنجا برند و بچپ رست گردانند و آن  
 دابه گین کند و از آن الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیله  
 معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علماء و اهل حدیث بسیارند و  
 یافته چنانکه در تدوین که شملت بر احوال قزوین مذکور است که شبی از منای که  
 در سخالی بود آوری آمد که رخلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل و نهمین شب  
 از قبیله ایشان در گذشتند و صاحب سیر میگوید که در زبان مادر قزوین شخصی  
 خربزه پاره کرد و نوری از آن برآمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه یا چهار روز  
 از آن خربزه میبافت و مردم فوج فوج بیایند آن می آمدند و همچنین میگوید که در  
 قزوین زنی دختر را سید که نیمه سیرین بر شکل دختر بود و نیمه علی از ناف بالاد و  
 پیکر چهار دست و دو سر هر همه متحرک بود قریب پنجاه ساله آن طفل زنده بود  
 عجب مانند آبله موضعی است بنزدیک قزوین و در آنجا چشمه آب گرمی است  
 که عمق آن مقدار است آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این  
 آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بسیاران چون از آن آب غسل کنند شفا  
 یابند و کوه و لایق با نام است در مسالک و ممالک آن که از خراسان و عراق و

از راه اسلام بغداد و بیخ شهری بزرگتر و آبادان تر از رازی نبوده مگر نیشاپور که عرض ترین و  
و همچنین آورده که رازی غروب از دیار بنیامی شهر رازی ختلاف بسیار کرده اند بعضی بر اینند که  
رازی رازی بن اصفهان بن فلور بنا کرده و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی  
پوشنگ نیز نقل میکنند و اما محمد مستوفی آورده که شهری شهرت پیغمبر است  
علی بنیاد علیهم السلام گویند در زمان محمد با عبد عباسی غارت شهری بانینوال بوده  
و خانقاه شهر رو چار صند و حمام یکزار و سیصد و مساجد چهل و شش هزار و چهار صد  
و سیایک هزار و دو صد کاروانسرا دو هزار و هفتصد و کارهای جاری بهره هزار  
و نود و یک و در خانه نیز بسیار بوده و محل بانودوش و در هر محل چهل و شش کوچه و در  
کوچه چهل نیز خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چرخ و آن از طلا و نقره  
و غیره بود که هر شب روشن میکردند و مجربا خانه داشتند و سیصد و نودوش خانه  
بود که مردمی نشسته اند تا لیل الغیب المأمور مگر از عقل بعیدست و در مجمع البلدان و کتابت  
پیکر آمده که در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان می و اصفهان بیکدیگر  
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آن شهر قبل عام و زلزله میر  
شده با زعمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و فتنی عباسی غارت بر  
اصل یافت و روز بروز در تعمیر آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمد  
گرت دیگر قبل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین و ابدر ختمه الله علیه در کتاب مرصاد  
العباد آورده که در آن وقت شهر رازی هفتصد هزار نفر از مردم صاحب ابر و بیخه شهادت  
رسیدند و مردم اسافل را اندازه نبود ولایت نمی در بتدنه با یک بوده عارفان

در شماره نایزده هزار و سیصد و پنجاه و یک

اینها هم سی و هفت خوارزند ۹ صحران ۶ شمیران، شهریار ۸ مساج ۹ بیلاخ و در زینت  
 انقلب و رده که رود با قصران نیز از توابع رزمی بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت  
 رستم وار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از می اعتبار کرده اند و باقی را علیحد  
 ساخته و القدر در ارتفاعات او افزونی است که اکثر ضروریات قرون که قریب چهل سال  
 پای تحت سلاطین صفوی بود از آن ولایت بصولی می پیوست و ایضا غله و سامان  
 علاوه مردم کاشان نیز از رزمی بصولی می پیوند و اهل رستم وار و ساوه و قم نیز  
 از آنش خبری دارند و میوه نیز در آنجا بسیار میشود و خصوص خربوزه و انگور که ضرب  
 مثل است و همچنین انار طلیسی که یکی از ترشی باوست و انجیر و زردالمو و امرود که از نظر  
 نامند و شفا گو که هو خوانند در غایت ناکت و شادابی است القدر حکومت می داشت  
 که عهد سید بن زیاد طعون با وجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کر  
 آمد جمیع بوده بطریق کبر قتل حضرت شاه کر بلا رضی الله عنه بستدین ابد نیاداد  
 و چون قدری از اوصاف رزمی نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر  
 میرسد و آنکه در فصلی لطف که ابتدای اختلاب و هو و طوفان دولت اطباست مردم  
 خوری خود را نمیتواند گرفت در رزمی تب بزره مبتدای شوند و لیکن این تب بزره  
 در شبان روزی از دو سه ساعت یا ده نیت و بعد از آن بر خاسته هر چه خواهند  
 بجز زنده هر جا که اراده دارند میر و ند چه مشهور است که جمعی از دوستان با هم میر  
 میرفتند یکی رات بزره آمده و از همگان التماس کرد شما ساعتی توقف نمانید ما سنقت  
 بلزوم و بیاییم این احوال در راجو که ابتدای مضافات پنجاب است واقع میشود و بهر



در ری نزول کند البته چند وزیر یاری کشید الا ماشاء الله فرود نیامد چون مدعی غریب شمرن  
 ای وای من غریبی من در نرسبت القلوب لطیبت آورده که صفهانی و رازی او را با خود  
 شهر با هم مناظره افتاد هر یکی تعریف شهر خود شرح می کردند صفهانی گفت خاک صفهان  
 مژه را تا چهل سال نریزند رازی گفت خاک می مروه را چهل سال بر در دکان در داد و ستد  
 در و در کشی از کتب معلوم شده که اهل سی همیشه مخالف یکدیگر باشند و بسبب  
 و اصل شهری در عاونه خنکیز خان چنانکه گشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی با  
 از وی مگشت امروز دارالملک سی کی طهران و دیگری در این است که ذکر آن کرده  
 خواهد شد اشارت به تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی است شهرت یافت  
 و بعد از وفات مادر شاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاجار فتحعلی شاه و محمد شاه نیز  
 دارالملک عمده امروز سپهر شاه ناصرالدین نام در بخارا دارالملک در دو طهران بسبب  
 انبار و شمار و باغات استثنی از دیگر بلاد است و به شمال رویه اش کوهستانی است  
 سو سو م بشان که قطعه بانصارت و حضرت است و در ایام سابق این کوهستان را هم  
 ایران میگفتند و در مضافاتش اقنا هم نیک میشود خصوص گیلان که نهایت غریب  
 پتقیاس میشود و همچنین در دوسر سنگی آن کوهستانیست مشهور بکند و ساغان که آن نیز  
 از بسیاری آب و ان و کثر درختان و میوه های الوان جامی الاثانی است و از خواهر  
 امرو و شفا لونی خوب میشود که مردم میخواهند که چون بان همیشه در زمان گذشته  
 باشد و در شهری روضه شهید امام زاده عبدالعظیم بن حسن بن زید بن حسن  
 مجتبی رضی الله عنهم قبل حاجات خلایق است و مردم در اصانع و کابرو مقیم و مسافر